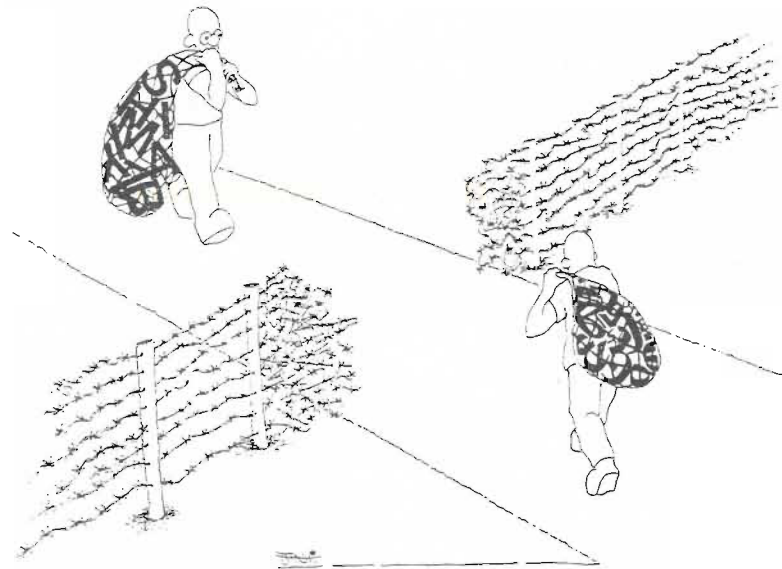


شعر فارسی در مهاجرت

• مروری بر کارنامه‌ی شاعران مهاجر و... •

محمود معتقدی



• شاعران مهاجر و مهاجران شاعر

• گردآورنده: میرزا آقا عسگری (مانی)
• نشر بیان، ۵۴ ص، سوئد، ۱۹۹۲ (۱۳۷۰)

ادبیات در مهاجرت خود گستره‌ای دارد که در این طیف‌های گوناگونی از نحله‌های فکری، بنا به شرایط و ضرورت‌های پیش آمده و یا به عبارتی «ناگزیر» به شیوه‌های مختلف به حیات خود ادامه می‌دهند و همچون بخش جدایی‌ناپذیری از پیکره‌ی ادبیات هر سرزمینی مخاطبان بی‌شماری را طرف توجه خود قرار می‌دهند، مضافاً به این که در قلمرو شعر این قبیل آفریده‌های فرهنگی، به لحاظ «موقعیت»، بیشتر و جدی‌تر، خود را به رخ می‌کشاند.

شاعران مهاجر، دست‌مایه‌های خویش را در قالب‌های متفاوتی و با تلخی هر چه تمام روایت می‌کنند و با ساختارهای آرمان‌گرایانه، از «بیوستن» تا «گسستن» دم می‌زنند. شکی نیست که شعر فارسی در خارج از این سرزمین به لحاظ دور ماندن از تحولات ادبی-اجتماعی و عدم ارتباط با مردم زمانه‌اش و سرانجام «فسردن انگیزه‌ها» و به سردی گراییدن «احساسات هنری»، چندان که باید دچار تغییر و پالایش نشده است. در این فرایند، بسیاری از شاعران دور از وطن یا شناخت همگانی خود را از تحولات ادبی-هنری از دست داده‌اند و یا به شدت با آن بیگانه شده‌اند.

مجموعه‌ی «شاعران مهاجر و مهاجران شاعر» در واقع نخستین کارنامه‌ی شعری شاعران فارسی‌گوی مهاجر در دو دهه‌ی اخیر است و برای جامعه‌ی ادبی-هنری ما فرصتی است تا به بررسی و شناخت ضعف‌ها و قوت‌های این مقوله‌ی مهم بپردازد.

این مجموعه به دوست‌داران شعر امروز این امکان را می‌دهد تا ضمن آشنایی با کارکرد ادبی «شاعران مهاجر و مهاجران شاعر» به شناخت وجه مشترک بخشی از پیکره‌ی شعری شاعرانی که بر بنیاد فرهنگ «مهاجرت» دست‌آوردهایی داشته‌اند، بنشینند.

تعبیر «شاعران مهاجر» منظور شاعران قدیمی و صاحب نامی هستند که ادامه‌ی کارشان را در مهاجرت دنبال کرده‌اند و «مهاجران شاعر»

شعرا، نشان‌گر دل‌تنگی‌های غربت و فشارهای «مهاجرت» است. مضامینی هم‌چون: عشق در غربت، بوی خاطرات، داغ وطن، تنهایی در ابعاد گوناگون، بوی خانه‌ی پدری، وسوسه‌ی بازگشت، نشانه‌های فرهنگ تبعید و سرانجام دل‌زدگی از سیاست و بوی فرو ریختن در خویش، جملگی مفاهیمی هستند که در دانسته‌های شعری این گروه از شاعران به چشم می‌خورد. «درد مشترک» اینان دور ماندن از تجربه‌های ذهنی و زبانی در خانه‌ی پدری است.

(کلام) در شعر «شاعران مهاجر» مضمون و محتوی، بازتابی از «جهان بینی‌ها، جانب‌داری‌ها، موضع‌گیری‌ها و دریافت‌ها و احساسات هنری» همه‌ی انسانی است که کوشیده‌اند در روند شعر «مهاجرت»، هویت و تعلقات روحی و فکری‌شان را به گونه‌ای حفظ کنند.

انعکاس فرهنگ «تبعید» و انفعال از دل‌بستگی‌ها و از همه مهم‌تر بن‌بست فکری و عاطفی در شعر بسیاری از این گروه از شاعران، به شدت حس می‌شود.

«در من نه شور پُر شرر عشق مانده
است / در من نه چشم شعله و نفرت / آن
خواب گرد نیمه شبانم / کز شوق صید
یک ستاره کوچک / یک لحظه

اشاره به شاعران جوانی است که در غربت به جمع شاعران فارسی زبان پیوسته‌اند و در کنار نسل پیشین، مجموعه‌ی «شعر مهاجرت» را سامان داده‌اند.

شعرهای این مجموعه در سه بخش تنظیم گردیده است:

- بخش نخست شامل نمونه‌ی شعرهای ۵۲ شاعر صاحب نام است که در داخل و خارج دارای مجموعه‌های شعر هستند.

- بخش دوم، نمونه‌ی شعرهای ۷۵ شاعر نوآمده و تازه کار را با خود دارد که در مطبوعات خارج از کشور «پیشینه‌ی کار مداوم شعر» داشته‌اند.

و سرانجام در بخش سوم ۳ یادداشت تحت عنوان‌های ۱) گزارشی از شعر پارسی در دهه‌ی گذشته، ۲) شاعران در چنبره‌ی سیاست، ۳) شعر در عرصه‌ی زبان و سبک به چاپ رسیده است. ما در این مقاله به بخش اول و دوم مجموعه پرداخته‌ایم.

بخش اول، شعر شاعران مهاجر

در این بخش از هر شاعر صاحب نام ۳ شعر چاپ گردیده است که سبک و سیاق کار اغلب این شاعران، ادامه‌ی روزگار شاعری در وطن «شعری»‌شان است. فضای حاکم بر بسیاری از

می درخشد/ و بر باد/ می رود/ باری /
حکایت این است/ دیگر چه جای
شکایت»

(ع. آهنین/ ص ۲۹)

شاعر دیگری که در عاشقانه گویی، خطوطی
از شاملو را در عرصه‌ی عشق و سیاست، با
دل تنگی بر دوش می‌کشد، عشق و آزادی را در
کنار هم فریاد می‌زند.

«وقتی عاشق می‌شوم/ قامت ترا/ مثل
آزادی/ بر پرچمی/ در بلندای باد/ رها
می‌کنم/ و بر رنگ فیروزه‌ای دیوارها/
تاریخ عشق را می‌نویسم/ آنگاه صدای
بزرگ عشق/ از حنجره‌ی تو/ آبادانی
است»

(مهدی اخوان لنگرودی/ ص ۴۲)

گفتنی است که در شعر شاعر، جرقه‌های امید
و باور کردن سهم برجسته‌ای دارد. در ادامه به
شاعر دیگری برمی‌خوریم که در پی یافتن
گریزگاهی است تا بعضی «غربت» خویش را
بگریزد. وی از جمله شاعرانی است که به شدت از
شرایط «تبعید» در رنج است و هوای بازگشت
رهایش نمی‌کند:

«می‌خواهم/ بر شانه تو باز آیم/ با کوله
بار سنگین تجربه‌های میان سالی‌ام/
می‌خواهم شانه‌ای باشی/ شانه‌ای
باشی/ آن شانه‌ای باشی/ که بر آن/
بعض سالیانم بتکند/ و مرغان دریایی
گریه‌هایم/ هق‌هق شبان ترس و تردید
را، در آوازی بخوانند»

(مینا اسدی/ ص ۴۵)

همین طور «بن بست» و نبودن پل‌های
بازگشت، دغدغه‌ی شاعری است که سال‌هاست
با رویای «قطه اشکی در اقیانوس» خود را
نسکین می‌دهد:

«به سرنوشت شگفت کسی می‌اندیشم/
که راه پشت سرش نیست/ و چاره
دگرش نیست/ جز این که در شب
سیلاب بگذرد زود»

(زاله اصفهانی/ ص ۵۳)

و باز در همین راستاست که شاعری اهل
اندیشه، فضای غربت را «جزیره بسته» می‌بیند و
چیزی نمی‌گذرد که به صدای مرگ می‌پیوندد:

«چه می‌کنیم/ در این جزیره بسته/ که
ساحلش دیوارهای سیمان است و
آسمانش گنج؟! جهان و فلسفه در

ماست»

(پرویز اوصیاء/ ص ۵۵)

گستره‌ی «تنبایی» در شعر شاعران مهاجر آن
چنان فراخ و بی‌انتهاست که تنها با زبان اندوه
قابل بازگویی است. در این زمینه شاعری از
«ترانه‌های درد» می‌گوید، از آسمان سرزمینش،
که روزگاری سر پناهنده بوده است:

«ترانه‌های اندوه را می‌اندیشم/ با
آهنگ‌های زرد/ آه/ گندم زارهای
بی‌گندم/ برهوت‌های برهنه‌طاول/ زیر
آسمان تفتنی سرزمین من/ و بارش
رگبار ابرهای جهان/ در چشم‌های
افلاکی من برق می‌زند/ ترانه‌های درد
را می‌اندیشم/ با آهنگ‌های بنفش»

(ایرج جنتی عطایی/ ص ۵۹)

شاعر صاحب نام دیگری که در گش و قوس
تفکرات فلسفی و سیاست در گذر است، از یاسی
همه جانبه سخن می‌گوید. رنگ و بوی شعرش از
«کوشش بی‌حاصل» خبر می‌دهد. شاعر پس از
مدتها «خانه تکانی» ذهنی، این بار به تغزل
روی می‌آورد، اما «بیپهوده بودن» بیامی است که
در فضای غربت، تمام توان شاعر را گرفته است:

«امروز هم ندیدمت/ امروز نیز/ بیپهوده
بود بودن/ هی!/ آیا تو نیز/ به شبگیر/
وقتی دو پاس مانده به تنهایی/ از
میهمانی شبانه ناچار/ بی‌یاد و خوش/
به خانه می‌آیی/ در راه/ ناگاه/ خاموش و
بی‌پناه/ می‌مانی/ با آسمانی بی‌ماه/ که:
آه/ تنهایی من کجایی!؟»

(اسماعیل خویی/ ص ۱۱۰)

دستمایه‌ی «عشق» و عاشقانه گویی که وجه
بازر کار! این گروه از شاعران است هم چنان مکرر
و مکرر خود را به رخ می‌کشد. اما زاویه‌ای که برای
دین و گفتن مطرح است متنوع است. از جمله در
این شعر، شاعر از «خواب پنجره‌ها» نگران است
و از «حریف» می‌خواهد تا «آواز نقره‌ای» اش را
بخواند:

«تا در سایه‌سار نگاهت/ بیاسایم/ پلک
برهم مزن/ آواز نقره‌ای/ از حنجره‌ی
زلال آب بخوان/ چندان که تحریر باد/
خواب پنجره‌ها را/ برنیاشوبد/ آنگاه که
خورشید/ تیغ بر سپیده می‌کشد/ و افق
در خون آخرین ستاره/ می‌گلتد/ پلک
بر هم مزن/ اینک که روز/ بر مردم
شهر/ با تردید پنجره‌ها/ آغاز می‌شود»

(اکبر ذوالقرنین/ ص ۱۱۸)

شاعری دیگر از تجربه‌ای دیگر می‌گوید:
«پاک شدن» و «پر شدن»، این تباهی در جایی
اتفاق می‌افتد که هیچ کس در آشفته بازار آن
کسی را به یاد نمی‌آورد:

«مثل خاطراتی تلخ/ از ذهن سلف
زندگی/ پاک می‌شوم/ دور از هم/ ببین!
چه آسان می‌شویم/ خاک می‌شویم»
(حمیدرضا رحیمی/ ص ۱۲۱)

صاحب اندیشه‌ی دیگری که در کار شعری
عبور از پلکان «عرفان»، تفکرات در غربت را به
خدمت دلتنگی‌هایش گرفته و پیوسته از تاریخ
مدد می‌جوید و با زیبا شناختی خاص خود،
نوآوری‌هایی در حوزه‌ی زبان و ساختار شعر کرده
پیوسته کارهای درخشانی هم ارائه داده، در
شعری هوشمندانه، فضاهای بسته را در موقعیتی
سیال و سوزناک به تصویر کشیده که بی‌گمان
فضای آن، روزگار دوزخی «غربت» را تداعی
می‌کند:

«در چترهای بسته/ باران است/
خشکی بخارهای معلق را/ به خید
نمی‌پذیرد/ و در مواسات عقیق/ اشباح/
حیرت باران سنج‌ها را/ انداز می‌گیرند/
در چترهای بسته اینک/ کدام بال/
غربال می‌شود؟/ اینک/ کدام میدان/
تاریخ را میان قفس برده‌ست؟/ تا
مردهای باستانی/ در زره باران/ با
عطسه‌های شمشیر/ بر اسپه‌های سرفه/
از خون سایه‌ها میدان را/ در خلاء سرخ/
رنگین کنند»

(یدالله رویایی/ ص ۱۳۰)

شاعر فعال دیگری که کارنامه‌ی مفصلی
دارد و به لحاظ زبان دارای تجربیات تازه‌ایست و
همواره از پی «جرعه‌ای لبخند» از علفزاری گم
شده خبر میدهد، او از بی‌اعتباری زمانه‌ای
می‌گوید:

«کلید دشت کجاست؟/ نوای نی لبکم/
در خیال سبز علفزار گمشده‌ست
(شبان پرسید) جهانی چرخ زده/ در
سایه صنوبر خفت/ کجاست/ دروازه‌ی
معطرا این خاک؟!/ هلاک آدم، اما/ در
این سینج خسته - خمیده/ نیافتم آنچه
را طلب کردم (سال خورده‌ای پرسید)
جهان چرخ زده/ در سایه غروب فرو
شد»

(میرزا قاسم عسگری / ص ۱۶۶-۱۶۷)

شاعر مهاجری که هم‌پای دیگر شاعران مهاجر به نجات واژگان «غریب» پرداخته و برای رسیدن به سرچشمه‌های شعر از اندوهی می‌گوید که دامن‌گیر بسیاری از کسانی است که همواره از تکرار خود در آینه به ستوه آمده‌اند:

«هنوز در آینه گرفتارم / هنوز می‌گذرد / از خاطره‌ی مردگان / دست‌انم / باید که پوست بیندازم / کنار رود می‌نشینم / و واژگان فرسوده را / که از پاکت نامه می‌گیرند / به آب می‌سیارم / در خاطره آب / صدای قدیمی توست / که بر سنگ می‌غلند / و آرامش ماهیان / در کشاله سنگ / سرد میشود / باید که پوست بیندازم / باید که پوست بیندازم»

(محمود فلکی / ص ۱۷۲)

«دلنگی» و سفر به دور دست‌های خاطره در سیمای شعری بسیاری از شاعران سفر کرده به روشنی دیده می‌شود. از جمله شباهت‌هایی که در آن بوی آینه و خاطره به مشام می‌رسد، شعری است که شاعرش از «دودمان رنج شقایق» و از «واژه خاموش» حرف‌های فراوانی بر زبان دارد:

«باز آمدی / از دور دست خاطره من / بی‌آنکه شادمانی یک لبخند / بر چهره ارمغان تو باشد / در جامه‌دان تو / پیراهنی است / با رنگ و بوی راز / آواز در گلوی تو خاموش است / ای آن که هم‌نشین قدیمی سوسنی / وقتی که آفتاب نگاهت / بر شاخه شکسته می‌تابد / شوق کدام آینه می‌داند؟ / از دودمان رنج شقایق / از آه / از تیره منی» (رضا مقصدی / ص ۲۱۰)

«عشق» در سرزمین بیگانه رنگ و بوی خاصی دارد. آنانی که زخمی‌گران بر سینه دارند و اینجا و آنجا از غمی پنهان سخن می‌گویند، خود در این دایره‌ی گسترده، خطی از تاریخ و ایام از دست رفته را باز می‌گویند. بی‌گمان اینان ریشه در خاک خویش دارند و نگاه‌شان همواره به پیل‌های به جای مانده است. در این خصوص شاعری از یافته‌هایش می‌گوید:

«چه عاشقانه به هم در تپیده‌اند / و رود عشق / در این گرداب / هماره در گذر و پیچ و تاب / دهان محبوبش را / حریقوار / در آن تموج دنباله‌دار / می‌پوسد / و قاب جویی فرسوده می‌شود / و رنگ می‌ترکد / و پارچه / می‌پوسد»

(سعید یوسف / ص ۲۶۱)

از نمونه‌هایی که آورده‌ایم، شاید بتوان گفت

که بخشی از شعر در مهاجرت، هم‌پای هستی شعر امروز فارسی رشد کرده و شاعران صاحب نامی که بیرون از مرزهای این سرزمین به هستی شعر فکر می‌کنند، توانسته‌اند تجربه‌های حسی و عاطفی خود را با زبان مادری بازگو نمایند و این چراغ را تا آن سوی مرزهای اندیشه، در خویش فروزان نگاه دارند. اما در این گروه هم هستند کسانی که نه تنها به جایی نرسیده‌اند، بل که آنچه را که با خود برده‌اند، یکسره به عالم سیاست و منافع گروهی بخشیده‌اند و ذهن و زبان قدیمی خویش را به حوادث روزمره سپرده‌اند و دیگر حرف تازه‌ای برای گفتن ندارند. به همین جهت از میان ۵۲ شاعر صاحب نام و دارای کتابی که شعرشان به این مجموعه راه یافته است. چیزی در حدود نیمی از آنان، از قضا و معیارهای شعری امروز ایران دور افتاده‌اند و نیمه دیگر هم با فراز و فرودهایی، شعر امروز فارسی را در مهاجرت نمایندگی می‌کنند. بنابراین آنچه که در قلمرو شعر مهاجرت قابل تأمل است، توجه به این نکته است که شعر مهاجرت با همه‌ی ابعادش، به دور از تنش‌های سیاسی و با حفظ هویت فرهنگی و دردهای انسانی‌اش، می‌تواند شرایط خاص خود را دارا باشد و شاعر مهاجر در بیان فرهنگ تبعید و موقعیت آن، با مخاطبانش صادقانه به گفت و گو بنشیند.

بخش دوم: شعر مهاجران شاعر

شعر این گروه از شاعران جوان، که در واقع نوآمدگان به جرگه‌ی شاعران مهاجر هستند، اغلب فاقد زبان شاعرانه‌اند. و تحلیلی‌رغم ذوق و شوق و شناختی که به کار می‌برند، اما به لحاظ «مشرب‌های حسی، عاطفی، فکری و ادبی» هنوز در آغاز ماجرا هستند و زمان زیادی لازم است تا شعر این گروه از شاعران نو آمده «از سایه به روشنایی در آید»

از میان ۷۵ شاعری که در این بخش، شعرشان به چاپ رسیده است، بسیاری‌شان در بیان، دچار لکتت زبان هستند چرا که عواطف و تصاویر آرایه شده، اغلب پریشان و تکرار کار دیگران است و زبان شعرها در بسیاری از لحظه‌ها فاقد موسیقی جانبی است. البته گاه جرقه‌هایی در شعر بعضی‌ها دیده می‌شود که البته داوری نهایی درباره شعر این دسته از شاعران جوان، زمان و شرایط دیگری را طلب می‌کند. درد غربت و بیگانگی در حوزه‌های فرهنگی، در کار نوآمدگان هم به نوعی دیده می‌شود، البته نه به پختگی شاعران مهاجر، این گروه از

شاعران که شاید چندان الفتی هم با زبان و ادب فارسی نداشته‌اند، در طرح اندیشه‌های شعری خود سعی در تقلید و بهره‌گیری از واژه‌های دست‌آموز شاعران مهاجر دارند، با این همه شاعری دل‌تسنگی‌اش را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

«بی‌شک تو از تبار خاک نبودی / و از تبار آدمیان نیز / بی‌شک فرشتگان - هرگز / در قصه‌هایشان / پروای گفتگوی تو در سر نداشتند / ای حس ناشکیب ستایش / عطر قزار آمده از باغ‌های دور» (یاور استوار / ص ۲۸۰)

شاعری که از ریشه‌های نسل خویش می‌گوید، با زبانی آشنا، از رویاهایی حرف می‌زند که ریشه‌های تاریخی‌اش را در خود نهفته دارد:

«با من / هزاران هزار پرنده / در امتداد سبز زمین / آواز می‌خوانند / بامن / تمامی برگ‌ها / در شکوه نمایش / تصویر می‌شوند / در من تمامی ریشه‌ها / با ریشه تاریخ پیوند می‌خورند»

(بیهزاد (توفان) / ص ۳۳۰)

در همین راستا، شاعری از همین گروه از «هراس آدمیان» سخن می‌گوید. از «آینه‌های سرد سال» تصویری زیبا می‌آفریند. زبان این شاعر، زبانی پر موج و پر از شاعرانگی است:

«چهار برج سپید / از استخوان مردگان / مرغان دریایی / از موج می‌هراسند / و آدمیان / از نقش خود در آینه‌های سرد سال / برج‌ها می‌هراسند / و هنوز باور نمی‌کنند / که چهار فصل یک سالند» (شهر روز رشید / ص ۳۴۲)

باری، در ارزیابی از شعر مهاجران شاعر شاید بتوان گفت که رابطه با زبان از یک سو و جدی گرفتن ادبیات بومی از سوی دیگر، نقش مهمی در ادامه‌ی کار این دسته از شاعران جوان دارد. بنابراین به جز چند نفری که از شعرشان سخن رفت، بسیاری دیگر در این عرصه نیازمند شناخت و آموزه‌های زبانی هستند.

و سرانجام در خصوص کار هر دو دسته از شاعران سفر کرده باید گفت: شرایط فرهنگی و اقلیمی و دور بودن از نفس زمانه‌ی خود، برای شاعران غریب فضای کار را دشوار کرده است. در این عرصه شاعرانی حضور جدی خواهند داشت که نسبت به موقعیت خود آگاه باشند و از حرکت‌های فرهنگی «وطن» غافل نشوند. چرا که

ممکن است شعر غربت به غربت شعر بیانجامد!

بخش سوم:

مقالاتی با عناوین: ۱) گزارشی از شعر پارسی در دهه‌ی گذشته، ۲) شاعران در چنبره‌ی سیاست؛ ۳) شعر در عرصه زبان و سبک.

● در نخستین یادداشت، نویسنده در زمینه‌ی تطور شعر فارسی در دهه‌ی ۶۰، در آغاز به چگونگی فروپاشی نظام گذشته می‌پردازد و سپس نقش هنرمندان و نویسندگان در جبهه‌ی فرهنگی و هم‌چنین خصیصه‌ی شعر از مشروطیت تا کنون را که به خصلت «اعتراض» متصف بوده، یادآور گردیده است. نویسنده در بخشی از گزارش خود به نحوه و تاریخ شکل نویسندگان ایران و چگونگی انشعاب آن پس از انقلاب پرداخته است. وی آنگاه در خصوص تغییرات «مضامین» و «نگرش» شعری در دهه‌های اخیر، نتیجه می‌گیرد که در جریان انقلاب ۳ گروه از شاعران تولد یافته‌اند. نخست: شاعرانی با بینش مذهبی، دوم: شاعران میانه‌رو و وابسته به حزب توده و سوم: شاعرانی که در آغاز با نظم تازه به مخالفت برخاستند.

در ادامه‌ی این گزارش، نویسنده با ذکر کلیاتی، شعر دهه‌ی ۶۰ را دچار «سیاست‌زدگی» دانسته است.

● در دومین یادداشت، نویسنده ضمن نکوهش از سیاست‌گرایی در شعر، به کاربرد شعر به عنوان یک سلاح فکری اشاراتی دارد. وی نتیجه می‌گیرد که در کشورهای تحت فشار «نه حکام تاب تحمل انتقاد را دارند و نه شاعران تاب تحمل استبداد را» (ص ۴۳۰). وی «بحران‌های اجتماعی» را عامل اصلی گزارشی شدن شعر امروز ایران دانسته و برخلاف کسانی که در تب و تاب انقلاب به ورطه‌ی شعر سیاسی افتاده‌اند و از این رهگذر شعرشان با بحران فراوانی روبه‌رو گردیده، می‌نویسد:

«هرگونه توازی تاریخی و سیاسی هنر، به‌ناچار می‌باید در پی تأملی ژرف و گسترده انجام پذیرد، اندیشه‌ی رهنمون سیاسی باید در ذهن معرفت شاعر گذارده شده و به جزیی از ساخت ذهنی و زیباشناسی هنری او تبدیل شده و با خلاقیت هنری او درهم آمیزد. اثر هنری بازتاب مستقیم معنویات سیاسی نیست، بل که بازتاب کل زندگی به علاوه فردیت خلاق هنرمندانه است

که سیاست نیز جزیی از آن است» (ص ۴۳۳).

نویسنده در بخش دیگری از این یادداشت به چگونگی پیوستن و سپس بریدن شاعران از جریان‌های سیاسی می‌پردازد و نتیجه‌گیری می‌کند:

«به طور کلی می‌توان گفت که این دهه پیوستن بسیاری از شاعران و نویسندگان و هنرمندان به جریان‌های سیاسی و سپس گسستن از آن جریان‌ها بوده، پیوست و گسستی که حاصل آن، تجربه‌ای تلخ، اما آموزنده برای ادبیات ما می‌باشد» (ص ۴۴۱).

● در سومین یادداشت، نویسنده در خصوص زبان و سبک شعر در دهه‌ی گذشته، به «بحران فرم» اشاره می‌کند و بحران، در سبک و زبان را ناشی از «نفی آگاهانه» سبک‌های سنتی و ایجاد «سبک‌های نوین» می‌داند. وی درباره‌ی آنانی که مانده‌اند و در زمینه‌ی «شعر» از کارنامه‌ی درخشان تری برخوردارند به ذکر بخشی از حقیقت می‌پردازد، که این استدلال البته دربردارنده‌ی همه‌ی «بحران» پیش آمده نیست:

«زبان شاملو پیچیدگی باز هم افزون تری یافت. اخوان و در مواردی هم‌خویی به قصیده‌سرایی و غزل‌گویی عنایت بیشتر نشان دادند. سیمین بهبهانی از چارچوب غزل خارج نشد... رویایی، آتشی، رحمانی، حمید مصدق و چند تن دیگر که در دو سه ساله اخیر به صحنه‌ی ادبی بازگشته‌اند از روانی شعرهای پیش‌تر خود فاصله گرفتند» (ص ۴۴۳ - ۴۴۴)

در حالی که شعرهای عرضه شده از این شاعران در مطبوعات داخلی نشان می‌دهد که جریان شعر با همه‌ی افت و خیزهایی که در دو دهه‌ی اخیر داشته به امکانات و گستره‌ی بیشتری در رفتار با زبان رسیده است که مهم‌ترین این ویژگی نزدیک شدن به موسیقی، ایجاز، نوآوری، سادگی در بیان و دور ماندن از تصویر و استعاره، فاصله گرفتن از شعر نیمایی و شاملویی است که در این میان می‌توان به کوشش‌های شاعرانی چون: براهنی، باباچاهی، آتشی، اشکوری، شمس لنگرودی، مختاری، سیدعلی صالحی، مسعود احمدی و... اشاره کرد. البته «مشکل» موجود در شعر امروز را باید در مشخص نبودن معیارها و ملاک‌های شعری و پویا نبودن حوزه‌ی نقد دانست. چرا که سنت نقدنویسی و برخورد بالنده با آثار هنری به‌ویژه

شعر، در این سرزمین به دلایل فراوان ضعیف و فاقد رهبری و آگاهی لازم است. بنابراین وقتی با یک اثر برخورد نکردد و حاصل کار شاعر، نویسنده در ترازوی نقد و نظر به داوری گرفته نشود، جامعه‌ی مخاطب چه بسا بی‌خبر و یا بی‌تفاوت از کنار آن می‌گذرد و به قول معروف اثر یاد شده بر زمین می‌ماند، گفتنی است که این بحران دامنگیر بسیاری از حوزه‌های هنری ماست. بخصوص در زمینه‌ی شعر نوعی پرسیانی و تکرار و رونویسی و عدم آگاهی از استیل نیز دیده می‌شود. نتیجه این که، شعر فارسی چه در وطن و چه در بیرون مرزها، امروزه نیاز به بازنگری و نقادی دارد. از سوی دیگر، در سال‌های اخیر در شعر امروز نسل بالنده‌ای در کنار نامداران پیش‌گسوت، به‌خوبی درخشیده است. نویسنده شعر خارج از مرزها را «شفاف» تر و قابل فهم‌تر از شعر داخل ذکر می‌کند، که این سخن به جتی درست است، اما همه‌ی حقیقت بیان نشده است. مجموعه‌ی «شاعران مهاجر و مهاجران شاعر» به ما می‌گوید که نبض شعر فارسی در خارج با سرچشمه‌ی شعر در داخل در تعامل و ارتباط نزدیکی است، چرا که جریان سیاسی شعر همانند بسیاری از پدیده‌های فرهنگی دیگر، ریشه در خاستگاه اولیه‌ی خود دارد و از این رهگذر شاعران غریب در پیوند با شعر امروز فارسی است که خود را تخلیه می‌کنند، لذا هر اتفاق مهم آن دیار، نشأت گرفته از دگرسی ساختاری و دور شدن از محتوا است. به عبارت دیگر، شیوه‌های بیانی بیش از هر دوره‌ای خود را در معرض داوری قرار داده است.

* * *

با مرور در شعر شاعران مهاجر و... به اینجا می‌رسیم که جریان شعر در خارج از مرزهای این سرزمین با همه‌ی ضعف‌ها و قوت‌هایش هم‌چنان در حال حرکت است و با شعر درون‌مرزی، پیوندی ارگانیک دارد. در این مجموعه خواننده اینجا و اکنون، با نیمه‌ای از پیکره شعر امروز ایران که به ناگزیر از خانه پدیری گریخته است، آشنا می‌گردد و این فرصت به منظور آشنا شدن با وضعیت شعر فارسی در دیگر جاها، برای مشتاقان شعر امروز یک امکان بیادماندنی و محلی برای تأمل بیشتر است.

«شاعران مهاجر و مهاجران شاعر» ما را با فضای فرهنگ تبعیدی آشنا می‌کند و آموزه‌های غربت‌زدگان را به این سوی مرزها می‌آورد و این فرصت کمی نیست. همین. □